

جهانهای متناقض و مسئله فضاهای ذهنی از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی

نجمه زربان*

چکیده

هدف از نگارش مقاله حاضر آن است که به امکانات تبیین مسئله «جهانهای متناقض» از منظر معنی‌شناسی شناختی، و با توجه به «فضاهای ذهنی» آن گونه که مورد نظر فوکونیه بوده، پرداخته شود. فوکونیه، از پیشگامان معنی‌شناسی شناختی، با طرح «فضاهای ذهنی» به دنبال آن است به شکلی تازه به بررسی و تحلیل نکاتی بپردازد که در زبان‌شناسی پیش از او پیشینه‌ای قدیم داشته است. او می‌کوشد ثابت کند این نکات از راه «فضاهای ذهنی» به مراتب قطعی‌تر امکان تبیین می‌یابند. نگارنده، در بررسی حاضر، پس از معرفی دیدگاه فوکونیه، به کمک نمونه‌هایی از زبان فارسی به محک نگاه وی درباره «جهانهای متناقض» می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی (cognitive semantics)، فضاهای ذهنی (mental spaces)، جهانهای متناقض (counterfactuals)

۱ مقدمه

فوکونیه^۱ (1985)، از پیشگامان معنی‌شناسی شناختی، همواره بر آن بوده است تا بر مبنای آراء معنی‌شناسان شناختی به تبیین و توجیه نکاتی بپردازد که بررسی آنها در معنی‌شناسی زبانی

* کارشناس ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

و معنی‌شناسی منطقی سابقه‌ای دیرین داشته است. او با طرح نظریه‌ای با عنوان «فضاهای ذهنی» بر آن است سه نکته مورد بررسی این معنی‌شناسان را در کانون توجه قرار دهد. سپس ثابت کند که پاسخ به این نکات – یعنی «شفافیت و تیرگی ارجاعی» (transparency and opacity of referring)، «پیش‌انگاری» (presupposition)، و «جهانهای متناقض» – از طریق «فضاهای ذهنی» به مراتب ساده‌تر و قطعی‌تر از آنچه تاکنون درباره آنها از منظرهای مختلف گفته شده امکان بررسی می‌یابند.

پژوهش حاضر با هدف بررسی یکی از این نکات، یعنی «جهانهای متناقض»، به رشته تحریر درآمده است. نگارنده بر آن است با کمک نمونه‌های متعددی از زبان فارسی معلوم کند که آیا دیدگاه فوکونیه و نگاه وی به «فضاهای ذهنی» اصلاً ممکن است حداقل در مورد «جهانهای متناقض» کارایی مطلق داشته باشد.

۲ معنی‌شناسی شناختی

اصطلاح «معنی‌شناسی شناختی» – یعنی آن بخش از مطالعه «معنی» در زبان‌شناسی شناختی (cognitive linguistics) – را نخستین بار لیکاف^۱ (1988) معرفی کرد (صفوی، ۱۳۷۹ [۱۳۸۳]: ۳۶۳). در این نگرش (که با الگوگیری از مبانی مطرح در زبان‌شناسی شناختی به این نام معروف شده) زبان به خودی خود بازتاب‌دهنده معنی نیست، بلکه معنی در سطحی مفهومی ساخته می‌شود؛ یعنی ساخت معنی از فرایند مفهوم‌سازی (conceptualization) نتیجه می‌شود (Evans & Green, 2006: 162). در واقع، زبان در این رویکرد ابزاری مهم برای کشف چگونگی و ساخت نظام مفهومی محسوب می‌شود. تمرکز این دسته از معنی‌شناسان بر زبان مبتنی بر این فرض است که نظام زبان (linguistic organization) بازتاب‌دهنده ماهیت و ساختار نظام مفهومی است و زبان را باید ابزاری برای بررسی این ساخت مفهومی گرفت. معنی‌شناسی شناختی را باید معرف رویکردی دانست که مطالعه ذهن و رابطه آن با فرهنگ و تجربه جسم‌پندارانه (embodied experience) را در نظر دارد (Ibid., 153, 170). معنی زبانی در این نگرش ماهیتی پویا و تغییرپذیر دارد. همچنین معنی زبانی دایرة‌المعارف‌وار (encyclopedic meaning) و ذهن‌بنیاد به حساب می‌آید؛ به این مفهوم که اگر «معنی» را مبتنی بر شیوه تعامل فرد با جهان بدانیم، معنای شکل‌گرفته در زبان و از طریق زبان مستقل از ذهن نیست، بلکه بازتاب‌دهنده تجربیات کلی فرد است. از آنجا که معنی زبانی (مانند دیگر

1. G. Lakoff

دانشهای ما) درباره جهان است، «معنی دایرةالمعارف‌وار» تلقی می‌شود (Geeraerts, 2006). به این ترتیب، این دسته از معنی‌شناسان بر این اعتقادند که «معنی» باید به آن گونه مطالعه شود که انسان به کار می‌برد و درک می‌کند. از این رو، اینان مبانی معنی‌شناسیِ مصداقی (objectivist semantics) یا همان معنی‌شناسی منطقی را مردود می‌دانند، زیرا چنین نگرشی صرفاً به معنی صریح واژه‌ها محدود می‌شود (صفوی، همان: ۳۶۷-۳۶۶).

معنی‌شناسان شناختی اینها – یعنی جسم‌پندارانه انگاشتن ساخت مفهوم، تلقی ساخت معنی به مثابه ساختی مفهومی، دایرةالمعارفی دانستن معنی، و شکل‌گیری ساخت معنی بر مبنای مفهوم‌سازی – را پیامد دو «بنیان تعمیم‌دهی» (generalization commitment) و «بنیان شناختی» (cognitive commitment) می‌دانند (Evans & Green, *ibid.*: 157).

در باور آنان، «بنیان تعمیم‌دهی» به این معناست که «حوزه‌های گوناگون زبان در رشته اصول بنیادینی مشترک‌اند. بنابراین، معنی‌شناسی شناختی در پی کشف اصولی در ساخت زبان است که تمامی جنبه‌های مختلف زبان را در بر می‌گیرد.» بر مبنای «بنیان شناختی»، «اصول ساخت زبانی باید مبنی آن چیزی باشد که درباره شناخت انسان در دیگر رشته‌ها، به‌ویژه علوم شناختی – فلسفه، روان‌شناسی، هوش مصنوعی، و عصب‌شناسی – به دست آمده است» (*Ibid.*: 40-41). بر این اساس، می‌توان گفت این زبان‌شناسان نگرش حوزه‌ای به زبان را مردود می‌دانند. به زعم اینان، دانش زبانی «قوای شناختی» (cognitive faculty) مستقلی نیست (Croft & Cruse, 2004)، بلکه، برخلاف نگرش افرادی چون فودور^۱ و چامسکی، رفتار زبانی را باید بخشی از تواناییهای شناختی عام انسان در نظر گرفت که امکان استدلال، یادگیری، و غیره را فراهم می‌آورد (Saeed, 1997 [1999]: 299).

آراء معنی‌شناسان شناختی و مبانی نگرش آنان به معنی تا اینجا معلوم شد. در بخش بعد، به سراغ دیدگاه فوکونیه و نگاه وی به مسئله «فضاهای ذهنی» می‌رویم.

۳ فضاهای ذهنی

«فضاهای ذهنی» یکی از ساخته‌های مفهومی بنیادین در زبان‌شناسی شناختی به شمار می‌آید و، بنا بر تعریف فوکونیه، «محیطی است که انسان برحسب شناخت خود از جهان و تجربیاتش از این جهان در ذهن می‌سازد و می‌توان آن را بخش گسترده‌ای از آن چیزی تلقی کرد که پشت صحنه قوای شناختی هنگام تفکر و در گفتار روزمره رخ می‌دهد. اصول حاکم بر این کارکردها

I. J. A. Fodor

ساده و کلی‌اند و به نظر می‌رسد در بین زبانها و فرهنگها همگانی باشد. مادام که این اصول با یکدیگر ترکیب و در موقعیتهای کاربردی به کار گرفته شوند قادر به خلق شمار نامحدودی از ساختارها و شبکه‌های معنایی خواهند بود» (Fauconnier, 1994: xvii-xviii).

«فضاهای ذهنی» را نباید بخشی از زبان دانست، بلکه باید گفت که زبان بدون آنها امکان تجلی نمی‌یابد و درک نظام زبان مستلزم بررسی آنهاست. این فضاها از عناصر، نقشها، راهبردها، و روابط تشکیل شده‌اند (Ibid.: 1) و باید آنها را بسته‌های مفهومی کوچکی قلمداد کرد که از طریق الگوهای شناختی (cognitive models) و قالبها (frames) ایجاد می‌شوند. این بسته‌های مفهومی کوچک در جریان کلام گسترش می‌یابند و به شیوه‌های بسیار پیچیده‌ای به یکدیگر مرتبط می‌شوند. در واقع، میان آنها ارتباطی بر مبنای قیاس و شباهت برقرار می‌شود. این فضاها ساختار ذهنی انتزاعی‌ای را برای تغییر کانون توجه، زاویه دید، و فضای پایه به دست می‌دهند و با تشکیل شبکه‌های ارتباطی پیچیده در حافظه کوتاه‌مدت و بلندمدت امکان تمرکز بر ساخته‌های ساده و ناقص را فراهم می‌آورند (Fauconnier, 2003: 7-8). این بسته‌های مفهومی کوچک را می‌توان واسطه بین میان مفهوم‌سازی و تفکر دانست. بنابراین، مفهوم‌سازی از هر موقعیتی یا عملی – چه پویا و چه ایستا – از طریق «فضاهای ذهنی» بازنمایی می‌شود. از این رو، واقعیتها (آن‌گونه که درک می‌شود)، موقعیتهای تخیلی نظیر فیلم، نقاشی، عکس و غیره؛ موقعیتهای فرضی؛ موقعیتهای مربوط به زمان آینده و گذشته؛ و حوزه‌های انتزاعی همگی نمونه‌هایی از فضاهای باز تلقی می‌شوند (Lakoff, 1988: 282).

به بیان کرافت^۱ و کرووز^۲، فضاهای ذهنی را می‌توان معادل شناختی جهانهای ممکن (possible worlds) در آراء معنی‌شناسان منطقی قلمداد کرد (Ibid.: 33). جهان ممکن به موقعیتی اطلاق می‌شود که انسان در آن امکان حضور می‌یابد. جهان فیزیکی اطراف ما یکی از این جهانهای ممکن است. جهانهای ممکن امکان دارد به لحاظ زمانی، مکانی، و حتی زیستی با جهان واقعیت‌های اطراف انسان تفاوت داشته باشند (صفوی، ۱۳۸۴: ۴۴). در واقع، جهان ممکن موقعیتی است که در آن صدق یا کذب جمله تعیین می‌شود (صفوی، ۱۳۸۰: ۴۹).

به زعم فوکونیه، جهان ممکن در رویکرد منطقی غیر زبانی و غیر شناختی است. این رویکرد «معنی» را میان صورتهای زبانی و عالم جهانهای ممکن جستجو می‌کند. در صورتی که «فضاهای ذهنی» ماهیتی شناختی دارند و دائماً دستخوش تغییرند. به این فضاها ارجاع نمی‌شود، بلکه می‌توان از آنها برای ارجاع به واقعیت و شاید تخیل بهره گرفت (Fauconnier, *ibid.*: xxxvi).

1. W. Croft

2. D. A. Cruse

گفتیم که فوکونیه با توسل به «فضاهای ذهنی» می‌کوشد به بررسی مواردی نظیر «جهانهای متناقض» بپردازد. اکنون لازم است برای درک بهتر مقصود فوکونیه از «فضاهای ذهنی»، و شیوه‌ای که او در تبیین این پدیده به کار می‌بندد، بحث را با طرح چند مثال دنبال کنیم. به نمونه‌های (۱) تا (۵) توجه کنید:

(۱) روشنک بر این باوره که پسر مریم پزشکه در حالی که این طور نیست.

(۲) مینا می‌خواد ماشین بخره.

(۳) مینا تا سال دیگه ماشین می‌خره.

(۴) اگه مینا ماشین بخره، دیگه مجبور نیست با اتوبوس بره سر کار.

(۵) توی این عکس مریم زیبا به نظر می‌رسه.

نمونه (۱) به فضای باور و عقیده روشنک، نمونه (۲) به فضای خواست و آرزوی مینا، نمونه (۳) به فضایی مربوط به انجام گرفتن عملی در آینده، نمونه (۴) به موقعیتی فرضی که انجام یافتن آن منوط به شرطی است، و نمونه (۵) به فضایی مربوط به تصویر شخصی (که به زعم گوینده جمله در آن زیبا به نظر می‌رسد) مربوط می‌شوند. به این ترتیب، هر یک از این نمونه‌ها موقعیت و وضعیتی را آشکار می‌کند که متعلق به فضای واقعی یا، به قولی، جهان واقعی گوینده نیست، بلکه نشان‌دهنده فضایی ذهنی است که در آن از ارزش صدق برخوردار است. این «فضاهای ذهنی» از طریق عناصری با عنوان «فضاساز» (space builder) شکل می‌گیرند. فضاساز، در اصل، همان عاملی است که فوکونیه از آن در طرح «فضاهای ذهنی» برای تبیین مسئله «جهانهای متناقض» بهره می‌گیرد.

بنا بر تعریف فوکونیه، «فضاسازها» واحدهای زبانی‌اند که حرکت از یک فضای ذهنی را به فضای ذهنی دیگر نشان می‌دهند. این واحدهای زبانی هم فضایی جدید می‌سازند و هم در تغییر کانون توجه میان فضاهای ذهنی نقش دارند. برخی از این فضاسازها را می‌توان گروههای قیدی، مکانی، یا زمانی نظیر «در این داستان»، «در سال...»، «توی این فیلم»؛ قیدهایی چون «احتمالاً»، «شاید»، «انگار»؛ حروف ربط همانند «اگر ... پس»؛ و «یا... یا» دانست. همچنین افعالی نظیر «فکر کردن»، «آرزو داشتن»، «معتقد بودن»، «امیدوار بودن»؛ و تکواژ منفی‌ساز نیز، به زعم فوکونیه، نوعی فضاساز به حساب می‌آیند (Ibid., 1994: 16-17; ibid., 1997 [2005]: 40). به این ترتیب، «بر این باور بودن» در نمونه (۱)، «خواستن» در نمونه (۲)، «تا سال دیگه» در نمونه (۳)، «اگه» در نمونه (۴)، و «توی این عکس» در نمونه (۵) فضاساز به حساب می‌آیند.

«فضاسازها» فضایی را با عنوان فضای زیرشمول (daughter space) پدید می‌آورند که در ارتباط با فضای شامل (parent space) شکل می‌گیرند. فضای شامل را باید فضای اولیه‌ای دانست که مبنای تولید جملات دیگر قرار می‌گیرد - یعنی آن فضایی که با واقعیت جهان خارج است یا دست‌کم از نظر گوینده فضای واقعی به حساب می‌آید - و گوینده از آن به فضای زیرشمول گذر می‌کند (صفوی، ۱۳۷۹ [۱۳۸۳]: ۳۸۶). مثلاً، گوینده جمله (۱) برای بیان آن از فضای شاملی که فضای اولیه‌اش است و در آن پسر مریم پزشک نیست به فضای زیرشمولی گذر می‌کند که در آن، در باور روشنگر، پسر مریم پزشک است.

فوکونیه در رویکرد «فضاهای ذهنی» از اصلی به نام «اصل بهینه‌سازی» (optimization principle) یاد می‌کند. فوکونیه، بنا بر این اصل، امکان گذر از فضای شامل به فضای زیرشمول و برعکس را تحت اصل «بهینه‌سازی» مطرح می‌کند. بر اساس این اصل، عناصر فضای شامل در فضای زیرشمول دارای قرینه‌اند؛ روابط میان عناصر فضای شامل برای قرینه آنها در فضای زیرشمول نیز صادق است؛ و مفروضاتی که برای فضای شامل در نظر گرفته می‌شود برای فضای زیرشمول نیز صادق است. به بیان ساده‌تر، عناصر، روابط بین این عناصر، و مفروضات فضای شامل و فضای زیرشمول نباید مغایرتی با یکدیگر داشته باشند (Fauconnier, 1994: 91). به این ترتیب، عناصر موجود در فضای شامل (یعنی مریم و پسری که فرزند اوست) در نمونه (۱) در فضای زیرشمول نیز حضور دارند؛ به علاوه، مریم و فردی که پسر اوست هم در فضای شامل و هم در فضای زیرشمول رابطه مادر و فرزند دارند (صفوی، ۱۳۸۴: ۷۸).

در ادامه به چگونگی تبیین پدیده «جهانهای متناقض» و نگاه معنی‌شناسان شناختی به آن می‌پردازیم.

۴ جهانهای متناقض و مسئله فضاهای ذهنی

نگارنده در این بخش بر آن است تا نگاه فوکونیه را درباره مسئله «جهانهای متناقض» از نگاه معنی‌شناسان شناختی تبیین کند. از این رو، نخست گفته فوکونیه را در این باره نقل می‌کنیم. به گفته وی، «تناقض پدیده‌ای است که از مغایرت قطعی میان فضاهای ذهنی حاصل می‌شود؛ به این معنی که اگر روابط حاکم بر فضای M_1 [= فضای شامل] برای عناصر قرینه آن در فضای M_2 [= فضای زیرشمول] صادق نباشد، این دو فضا در تناقض با یکدیگر قرار می‌گیرند» (Fauconnier, *ibid.*: 109). به بیان دیگر، فضاهای فرضی شکل‌گرفته در پدیده تناقض برحسب زمان، عقاید و باورها، آرزو، خواست، تصاویر، و دیگر موارد ممکن است با واقعیت در تناقض

باشند. برای روشن شدن مطلب به مثالهای (۶) تا (۸) که نمونه‌هایی به نقل از فوکونیه، به زبان انگلیسی، توجه کنید (110):

(6) If Lucky had won, I would be rich. I would have moved to Tahiti.

(7) I wish Lucky had won, I would be rich.

(8) The race was canceled; (but) George believes that Lucky won.

با توجه به مثالهایی نظیر اینها که فوکونیه در مورد «تناقض» در زبان انگلیسی به دست می‌دهد، می‌توان مثالهای (۹) تا (۱۷) را از زبان فارسی مطرح کرد:

(۹) اگر فرهاد در مسابقه برنده شده بود، الان پولدار بودم.

(۱۰) ای کاش فرهاد در مسابقه برنده شده بود، آن وقت به سفر دور دنیا می‌رفتم.

(۱۱) خوشبختانه آتش به خانه‌ام سرایت نکرد و گرنه با خاک یکسان شده بود.

(۱۲) خوشبختانه مانع سرایت آتش به خانه‌ام شدند و گرنه با خاک یکسان شده بود.

(۱۳) مسابقه لغو شد، (اما) فرهاد معتقد است روشنگ برنده شده است.

(۱۴) روشنگ در این نقاشی خیلی جوان است.

(۱۵) اگر فرهاد امروز می‌آمد، روشنگ خوشحال می‌شد.

(۱۶) اگر فرهاد امروز آمده بود، روشنگ خوشحال می‌شد.

(۱۷) اگر فرهاد می‌توانست امروز بیاید، روشنگ خوشحال می‌شد.

اکنون با توجه به مثالهای فارسی (۹) تا (۱۲)، به تبیین دیدگاه فوکونیه در مورد پدیده «تناقض» می‌پردازیم. به زعم فوکونیه، تناقض به دو گونه واژگانی و دستوری در زنجیره کلامی اعمال می‌شود. به این ترتیب، او مواردی نظیر (۱۱) و (۱۲) را نمونه‌ای از تناقض واژگانی می‌داند که حاصل تکواژ منفی‌ساز در مثال (۱۱) و فعل «مانع شدن» در مثال (۱۲) است و همانند واژه‌هایی نظیر «اما» در جمله (۱۳) مانع از عملکرد اصل «بهینه‌سازی» می‌شوند و در پی دارنده تناقض‌اند. افزون بر این، فضا‌سازهایی چون «اگر» در جمله (۹)، «ای‌کاش» در جمله (۱۰)، و فعلهای وجهی (modal verbs) نظیر «توانستن» در جمله (۱۷)، از دیدگاه فوکونیه، تناقضی را در زنجیره کلامی اعمال می‌کنند. به نظر وی، در نمونه‌های معادلی نظیر (۱۵) و (۱۶)، تفاوت زمان دستوری به دو تناقض ضعیف (weak counterfactuals) و قوی (strong counterfactuals) منتج می‌شود. فوکونیه جمله (۱۵) را نمونه‌ای از تناقض ضعیف می‌داند، زیرا گوینده بر این باور است که می‌توان احتمال «آمدن فرهاد» را نیز در نظر گرفت. اما جمله (۱۶) نمونه‌ای از تناقض قوی است چون گوینده بر این باور است «فرهاد حتماً نمی‌آید» (110-112):

بر اساس آنچه تاکنون مطرح شد و، با توجه به تعریفی که فوکونیه از پدیده تناقض به دست می‌دهد، این گونه به نظر می‌رسد که به زعم وی مادام که اصل بهینه‌سازی نقض شود، با پدیده «جهانهای متناقض» سروکار داریم. به این ترتیب، می‌توان گفت فضاهای ذهنی شکل‌گرفته بر اساس جملات زبانی یا مطابق جهان واقعیت‌اند یا کاملاً متناقض با آن. در بخش بعد، ماهیت نگرش فوکونیه را در این باره ارزیابی می‌کنیم.

۵ ارزیابی دیدگاه معنی‌شناسان شناختی

بار دیگر به دیدگاه فوکونیه در باب «جهانهای متناقض» برمی‌گردیم. وی می‌گوید «در پدیده تناقض فضایی فرضی شکل می‌گیرد که اساساً با فضای واقعی مغایر است» (100 [2005]: 1997, *Ibid.*). بنا بر این تعریف، می‌توان دریافت که وی پدیده «تناقض» را قطعی می‌انگارد؛ یعنی در باور او یا فقط با جهان واقعیت سروکار داریم یا صرفاً با جهان متناقض. به این ترتیب، به زعم فوکونیه، جمله‌های (۹) تا (۱۷) همگی تناقض یکسانی با واقعیت دارند. حال برای روشن‌تر شدن بحث به مثالهای (۱۸) و (۱۹) توجه کنید:

(۱۸) برادرم دیروز رفت اصفهان.

(۱۹) برادرم دیروز داشت غرق می‌شد. دستش رو انداخت پشت گردنش، خودش رو از آب کشید بیرون.

گوینده در جمله (۱۸) به واقعیتی از جهان خارج اشاره می‌کند و می‌گوید برادرش روز گذشته به اصفهان رفته است. این خبر در واقعیت از ارزش صدق بهره‌مند است و در جهان واقعیت اعتبار دارد.

گوینده در جمله (۱۹) نیز به واقعیتی در جهان خارج اشاره می‌کند و می‌گوید که برادرش روز گذشته «در حال غرق شدن» بوده است. این عمل (یعنی «غرق شدن») در جهان واقعیت از ارزش صدق برخوردار است. در ادامه، گوینده می‌گوید که برادرش — «در حال غرق شدن» — دستش را پشت گردن خودش انداخته و خود را از آب بیرون کشیده و نجات داده است. این عمل — یعنی «انداختن دست پشت گردن خود و خود را از آب بیرون کشیدن» — با توجه به شناخت و آگاهی ما از فیزیک حاکم بر جامدات ارزش صدق ندارد. گوینده در اینجا خبر از عملی می‌دهد که در جهان واقعیت ناممکن به نظر می‌رسد، یعنی به لحاظ فیزیکی نمی‌توان وضعیتی را در جهان واقعیت یافت که در آن شخصی بتواند دست پشت گردن خودش بیندازد و

خود را از آب بیرون بیاورد. از این رو، چنین جمله‌ای در تناقض کامل با جهان واقعیت قرار می‌گیرد. تا اینجای بحث، می‌توان مدعی شد که دیدگاه فوکونیه به پدیده «جهانهای متناقض» صحیح می‌نماید. حال به جمله (۲۰) توجه کنید:

(۲۰) در مسابقه باختم، اما فرانک فکر می‌کند که بردیم.

گوینده در این جمله واقعیتی را از جهان خارج بازگو می‌کند. وی می‌گوید که در مسابقه باخته‌اند. این عمل (یعنی «باختن مسابقه») در جهان واقعی از ارزش صدق برخوردار است. آنگاه گوینده می‌گوید شخص دیگری به نام فرانک بر این باور است که این تیم در مسابقه برنده شده است. این عمل (یعنی «بردن بازی») در جهان واقعیت ارزش صدق ندارد؛ بلکه متعلق به باور فرانک است و در جهان واقعیت اعتبار نمی‌یابد، زیرا به واقع این در چنین جهانی رخ نداده است. این بخش از جمله در تناقض با جهان واقعیت قرار می‌گیرد. حال مسئله این است: جملاتی همانند نمونه (۲۰) را باید منطبق با جهان واقعیت دانست یا جهان متناقض؟ در واقع، نمونه (۲۰) نوعی جمله متناقض به حساب می‌آید که دیدگاه فوکونیه را محتاج تصحیح می‌سازد.

از این رو، چنین می‌نماید ماهیت نگرش فوکونیه در مورد پدیده تناقض مسائلی را پیش روی قرار می‌دهد که باید آنها را پیش نهاد تا به نگرش دقیق‌تری در این مورد دست یافت. اکنون برای بررسی دقیق‌تر موضوع به تحلیل و بررسی نمونه‌های بیشتری در این مورد می‌پردازیم. به جمله‌های (۲۱) و (۲۲) توجه کنید:

(۲۱) پدرتم و بهت می‌گم راحت رو از این دوستان جدا کن.

(۲۲) به خاطر رفتار بدش بالاخره اخراج می‌شود.

هر دو جمله (۲۱) و (۲۲) به واقعیتی در جهان خارج اشاره می‌کنند. گوینده در جمله (۲۱) اعلام می‌کند که پدر مخاطب است. این خبر در جهان واقعیت از ارزش صدق برخوردار است. گوینده سپس به دلیل ارزش صدق خبر اول (پدرتم) به مخاطب خود می‌گوید که مسیر خود را از دوستانش جدا کند. حال، چه مخاطب جمله امری گوینده را بپذیرد چه نپذیرد، این جمله از ارزش صدق بی‌بهره است و سخن گوینده در جهان واقعیت اعتبار می‌یابد، زیرا به واقع در چنین جهانی چنین حکمی را صادر کرده است.

گوینده در جمله (۲۲) نیز به عملی در جهان خارج اشاره می‌کند. این عمل (یعنی «بد رفتار کردن») در جهان واقعیت رخ داده است و گوینده می‌گوید فردی، که احتمالاً همکارش

است، «به خاطر» این عمل حتماً در آینده‌ای نزدیک اخراج خواهد شد. حال، چه فرد اخراج شود چه نشود، این جمله از ارزش صدق بی‌بهره است ولی مهم عملی است که در واقعیت رخ داده و گوینده اعلام می‌کند که این عمل ممکن است به اخراج فرد منجر شود. از این رو، می‌توان چنین ادعا کرد که نمونه (۲۲) به جهان واقعیت تحقق بسیاری نزدیکی دارد، اما به واقع در جهان واقعیت تحقق نیافته است. اکنون دو جمله (۲۱) و (۲۲) را با نمونه‌های (۲۳) و (۲۴) مقایسه می‌کنیم:

(۲۳) اگر راحت رو از این دوستان جدا نکرده بودی، حتماً تو بد مخمسه‌ای می‌افتادی.

(۲۴) اگر رفتارش رو تغییر نداده بود، حتماً اخراج می‌شد.

مخاطب در دو جمله (۲۳) و (۲۴)، در باور گوینده، دست به عملی زده است. این عمل (یعنی «جدا کردن راه از دوستان») در جمله (۲۳) و «تغییر دادن رفتار» در جمله (۲۴) در جهان واقعیت تحقق یافته است. کاربرد واژه «اگر» و نیز زمان جمله نشان از تغییر رفتار مخاطب در نمونه (۲۳) و فرد مورد نظر گوینده در جمله (۲۴) دارد. حال، در صورت تحقق نیافتن این عمل، جمله دوم یعنی «تو مخمسه افتادن» و «اخراج شدن» در جهان واقعیت از ارزش صدق برخوردار می‌شد. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که این دو نمونه، همانند جمله (۲۲)، نوعی جمله متناقض به حساب می‌آیند که به جهان واقعیت بسیار نزدیک‌اند. اکنون دو جمله (۲۵) و (۲۶) را در نظر بگیرید:

(۲۵) اگر راحت رو از این دوستان جدا نکنی، تو بد مخمسه‌ای می‌افتی.

(۲۶) اگر رفتارش رو تغییر نده، اخراج می‌شه.

گوینده در جمله (۲۵) به مخاطب خود هشدار می‌دهد عملی را (یعنی «جدا کردن راه از دوستان») انجام دهد. کاربرد واژه «اگر» و نیز زمان جمله و تکرار منفی‌ساز بیانگر این واقعیت است که این عمل در جهان خارج به وقوع نپیوسته است. در واقع، گوینده به مخاطب خود اعلام می‌کند که در صورت انجام ندادن این عمل، عمل دیگری (یعنی «تو مخمسه افتادن») رخ می‌دهد. این جمله در اینجا در جهان خارج از ارزش صدق بی‌بهره است.

به همین ترتیب، در جمله (۲۶)، نیز همانند نمونه (۲۵)، گوینده خاطر نشان می‌کند اگر فرد مورد نظرش رفتارش را تغییر ندهد، اخراج خواهد شد. این عمل (یعنی «اخراج شدن») در جهان واقعیت تحقق نیافته و رخداد آن مشروط به شرطی است. بنابراین، می‌توان گفت تفاوت دو نمونه (۲۵) و (۲۶) با نمونه‌های (۲۳) و (۲۴) در این است که در جمله‌های (۲۳) و

(۲۴) شرط اصلی («جدا کردن راه از دوستان») و، در پی آن، عمل «تو مخمصه نیفتادن» در جهان واقعیت اعتبار یافته‌اند. از این نظر، این دو جمله متناقض در جایگاهی بسیار نزدیک به جهان واقعیت قرار می‌گیرند، اما نمونه‌های (۲۵) و (۲۶) بیانگر عملی‌اند که هنوز در جهان واقعیت به وقوع نپیوسته‌اند و تحقق آن منوط به شرطی است. در صورت تحقق یافتن چنین شرطی، چنین عملی در جهان واقعیت به طور حتم رخ خواهد داد. از این لحاظ، دو نمونه (۲۵) و (۲۶) از دو جمله (۲۳) و (۲۴) از جهان واقعیت دورتر می‌شوند. حال به دو نمونه (۲۷) و (۲۸) توجه کنید:

(۲۷) خوشبختانه آن دو جوان کمک کردند دزد کیفم گیر بیفتد، وگرنه به خاک سیاه می‌نشستم.

(۲۸) مهندس برج تجاری عاج امیدوار است عمل ساخت این برج در آینده‌ای نزدیک شتاب گیرد.

گوینده در جمله (۲۷) از عملی (یعنی «گیر افتادن دزد کیف») در جهان واقعیت خبر می‌دهد. وی همچنین می‌گوید در صورت تحقق نیافتن این عمل «به خاک سیاه می‌نشسته» است. کاربرد واژه «وگرنه» حاکی از این واقعیت است که این عمل (یعنی «به خاک سیاه نشستن») در جهان واقعیت اعتبار ندارد.

گوینده در جمله (۲۸) اظهار امیدواری می‌کند که عملی در آینده‌ای نزدیک به وقوع بپیوندد. این عمل (یعنی «شتاب گرفتن عمل ساخت برج») در جهان واقعیت از ارزش صدق بی‌بهره است، زیرا هنوز چنین اتفاقی در جهان واقعیت رخ نداده است. به این ترتیب، تفاوت بارز میان نمونه‌های (۲۷) و (۲۸) در نزدیک‌تر بودن نمونه (۲۷) به جهان واقعیت از نمونه (۲۸) است. اکنون دو نمونه (۲۹) و (۳۰) را مد نظر قرار دهید:

(۲۹) داشتم یه لقمه نون می‌خوردم. تو گلوم گیر کرد، انگار داشتم خفه می‌شدم.
(۳۰) داشتم یه لقمه نون می‌خوردم. تو گلوم گیر کرد، دیدم خفه شدم، مجبور شدم یه قلمپ آب بخورم.

گوینده در جمله (۲۹) ابتدا خبر از وقوع عملی در جهان خارج می‌دهد. این عمل (یعنی «خوردن یه لقمه نون و گیر کردن آن در گلو») در جهان واقعیت رخ داده است، اما در بخش دیگری از این جمله گوینده می‌گوید که داشت خفه می‌شد. کاربرد واژه «انگار» نشان می‌دهد که این عمل در جهان واقعیت به وقوع نپیوسته است. از این رو، این گفته در جهان واقعیت

اعتبار نمی‌یابد، زیرا این به واقع در چنین جهانی رخ نداده است. در واقع، این بخش از جمله به فضای زیرشمولی تعلق دارد که با فضای شامل در تناقض است.

حال این جمله را با نمونه (۳۰) مقایسه کنید. گوینده در نمونه (۳۰)، همانند نمونه (۲۹)، از عملی در جهان خارج خبر می‌دهد. این عمل (یعنی «خوردن» به لقمه نون و سپس گیرکردن آن در گلو) در جهان خارج رخ داده است. همچنین وی از رویدادی دیگر (یعنی «خفه شدن خود») خبر می‌دهد.

همان طور که در جمله (۲۹) دیدیم، این بخش از جمله با توجه به اطلاعات و آگاهی ما از جهان خارج در تناقض با واقعیت قرار می‌گیرد. به این معنی که با توجه به دانش دایرةالمعارفی می‌دانیم «خفه شدن» مستلزم «مردن» است و، در چنین اوضاعی، عملی توسط «خفه‌شده» بعد از «خفه شدن» صورت نمی‌گیرد. گوینده در ادامه می‌گوید که برای رهایی از آن وضعیت دست به عمل دیگری (یعنی «خوردن آب») زده است. این عمل از آن رو در تناقض با واقعیت قرار می‌گیرد که «فرد خفه‌شده» امکان «خوردن آب» را نمی‌یابد. در واقع، شرط لازم برای انجام گرفتن این عمل (یعنی «خوردن آب») «زنده بودن» است. از طرفی دیگر، وقتی گوینده خود ماجرا را شرح می‌دهد، به معنای «زنده بودن» وی است. از این رو، «خفه شدن»، از سویی، و «زنده بودن»، از سویی دیگر، در تناقض با واقعیت قرار می‌گیرند.

تفاوت دو نمونه (۲۹) و (۳۰) را می‌توان مرتبط با وضعیت و امکان وقوع عمل در جهان واقعیت دانست. به همین دلیل، جمله (۳۰) در مقایسه با جمله (۲۹) از جهان واقعیت دور و به جهان تناقض نزدیک می‌شود. حال به جمله (۳۱) توجه کنید:

(۳۱) داشتم به لقمه نون می‌خوردم. تو گلوم گیرکرد، دیدم خفه شدم. زدم زیر آواز.

گوینده (۳۱) می‌گوید وقتی «خفه شده» زده است زیر آواز. در اینجا، گوینده خبر از عملی می‌دهد که در جهان واقعیت امکان وقوع ندارد و محال به نظر می‌رسد. تفاوت نمونه (۳۱) و نمونه (۳۰) به نوع عملی برمی‌گردد که از گوینده سر زده است. در واقع، عمل «خوردن آب»، وقتی فرد در حال «خفه شدن» است، امکان وقوع بیشتری در جهان واقعیت دارد تا «زیر آواز زدن». این عمل (یعنی «زیر آواز زدن»)، برای رهایی فرد از وضعیت خفگی با جهان واقعیت متناقض است و در چنین جهانی ارزش صدق ندارد. اکنون دو نمونه (۳۲) و (۳۳) را در نظر بگیرید:

(۳۲) کاش هزار تومن پول داشتم که حتماً این کتاب رو بخرم.

(۳۳) کاش بتونم به تحصیل ادامه بدم تا مجبور نباشم همیشه به کارمند جزء بونم.

گوینده در دو نمونه (۳۲) و (۳۳) به عملی اشاره می‌کند که تحقق آن در جهان واقعیت مستلزم شرطی است و، در صورت تحقق چنین شرطی، در جهان واقعیت رخ می‌دهد. عمل «خریدن کتاب» در جمله (۳۲) مستلزم داشتن هزار تومان پول است که اگر گوینده آن را به دست آورد، می‌تواند آن را بخرد. همچنین گوینده در جمله (۳۳) آرزو می‌کند تا شرایطی برایش فراهم شود که بتواند ادامه تحصیل دهد و در کارش ارتقا یابد. این عمل (یعنی «ارتقای شغل») منوط به شرطی و آن امکان ادامه تحصیل است. گوینده در اینجا امیدوار است که چنین شرایطی در آینده برایش فراهم شود. از آنجا که دو جمله (۳۲) و (۳۳) در جهان واقعیت تحقق نیافته‌اند، در تناقض با واقعیت قرار می‌گیرند. البته باید توجه داشت که تحقق این دو جمله در جهان واقعیت ناممکن نیست، زیرا - در صورت تحقق این شرط لازم - عمل «خرید کتاب» و نیز «ارتقای شغل» در واقعیت از ارزش صدق برخوردار خواهد بود. حال به نمونه‌های (۳۴) و (۳۵) توجه کنید:

(۳۴) اگر ده سال جوان‌تر بودم، می‌رفتم دانشگاه.

(۳۵) بهتر بود هوشنگ در این سخنرانی به فضاهای ذهنی هم اشاره می‌کرد.

گوینده در جمله (۳۴) به عملی اشاره می‌کند که در جهان واقعیت به وقوع نپیوسته است. کاربرد واژه «اگر» نشان می‌دهد که این عمل (یعنی «رفتن به دانشگاه») منوط به شرطی است و آن هم «ده سال جوان‌تر بودن» گوینده است. بنابراین، با توجه به اطلاعات و آگاهی ما از جهان خارج می‌دانیم که زمان به عقب برنمی‌گردد و گوینده نمی‌تواند «ده سال جوان‌تر» شود. از آنجا که این شرط محقق نمی‌شود، این عمل نیز در جهان واقعیت امکان وقوع نمی‌یابد.

به همین ترتیب، گوینده در جمله (۳۵) از فرصتی سخن به میان می‌آورد که زمان تحقق آن از دست رفته است و دیگر امکان وقوع ندارد. از این رو، تفاوت بارز این دو جمله با نمونه‌های (۳۲) و (۳۳) در این است که شرط لازم برای تحقق جمله‌های (۳۴) و (۳۵) در جهان واقعیت میسر نیست. در نتیجه، دو نمونه (۳۴) و (۳۵)، در مقایسه با نمونه‌های (۳۲) و (۳۳)، از این نظر از جهان واقعیت دور و به جهان متناقض نزدیک می‌شوند. نمونه‌های (۳۶) و (۳۷) را مد نظر قرار دهید:

(۳۶) اگه پدرت بودم، می‌گفتم راحت رو از این دوستان جدا کنی.

(۳۷) اگه بال داشت، از خوشحالی توی آسمونها پرواز می‌کرد.

واژه «اگه» در این دو جمله نشان‌دهنده این واقعیت است که گوینده به واقعیتی در جهان خارج اشاره می‌کند که در جهان واقعیت از ارزش صدق بی‌بهره است. در واقع، گوینده در جمله (۳۶)

خاطر نشان می‌کند که پدر مخاطب نیست و در جمله (۳۷) می‌گوید که فرد مورد نظر او بال ندارد. این عمل (یعنی «پدر مخاطب بودن» و «بال داشتن») در جهان واقعیت اعتبار نمی‌یابد. این دو جمله در تناقض کامل با جهان واقعیت‌اند، اما گوینده با کاربرد واژه «اگه» برای این عمل شرطی می‌گذارد و آن را به طور قطع بیان نمی‌کند. از این رو، این دو جمله در جایگاهی بسیار نزدیک به جهان متناقض قرار می‌گیرند.

حال به نمونه‌های (۳۸) و (۳۹) توجه کنید:

(۳۸) از خوشحالی داشت توی آسمونها پرواز می‌کرد.

(۳۹) پدر بچه‌گره‌ها دوباره باردار است.

گوینده در نمونه (۳۸) به عملی در جهان خارج اشاره می‌کند. این عمل (یعنی «پرواز کردن در آسمونها») در جهان واقعیت از ارزش صدق بی‌بهره است، زیرا با توجه به اطلاعاتی که از فیزیولوژی انسان داریم می‌دانیم این موضوع که فردی بال درآورد و بتواند در آسمان پرواز کند محال است. از این رو، این عمل در جهان واقعیت اعتبار نمی‌یابد و در تناقض کامل با آن قرار می‌گیرد.

گوینده در جمله (۳۹) به امری در جهان خارج اشاره می‌کند که در جهان واقعیت از ارزش صدق بی‌بهره است. «بارداری» در جهان واقعیت مستلزم «ماده بودن» است، یعنی «ماده بودن» شرط لازم بارداری است. بر این اساس، این سخن گوینده در جهان واقعیت اعتبار نمی‌یابد و در تناقض کامل با آن قرار دارد.

با توجه به شواهد پیشگفته می‌توان به این پی برد که نمونه‌های در دست بررسی، جز نمونه‌های (۱۸) و (۲۱)، همگی جملاتی متناقض با واقعیت به حساب می‌آیند، زیرا هیچ یک با واقعیت جهان خارج سروکاری پیدا نمی‌کند؛ اما نکته مهم این است که این جملات متناقض با یکدیگر متفاوت‌اند. از باب نمونه، جمله (۲۳) به جهان واقعیت بسیار نزدیک و جمله (۲۵) در مقایسه با آن از واقعیت دورتر می‌شود. این در نمونه‌های (۲۹) و (۳۰) هم به این گونه وجود دارد که هر یک به ترتیب از جهان واقعیت دور و به جهان متناقض نزدیک می‌شود. افزون بر این، نمونه‌ای نظیر (۳۲) بیانگر عملی است که در حال حاضر در جهان واقعیت امکان وقوع ندارد و شرط تحقق آن در جهان خارج منوط به شرطی (یعنی «داشتن هزار تومن پول») است. اما در نمونه‌های (۳۴) و (۳۵) زمان تحقق عمل در گذشته بوده و اکنون از دست رفته است. حال آنکه در نمونه (۳۵) — گرچه امکان تحقق عمل همانند نمونه (۳۴) در گذشته بوده —

صورت فراهم شدن شرایط، در جهان خارج تحقق می‌یابد. ولی در جمله (۳۴) این فرصت دیگر به دست نخواهد آمد. به همین ترتیب، نمونه‌هایی نظیر (۳۸) و (۳۹) به لحاظ فیزیکی اساساً در جهان خارج به هیچ عنوان امکان تحقق ندارند. بنابراین، به شکلی خلاصه می‌توان گفت تفاوت جملات متناقض در این است که امکان تحقق یکی در جهان واقعیت بیشتر و احتمال وقوع دیگری کمتر است: دیگری اساساً امکان وقوع ندارد و احتمال وقوع آن یکی بنا بر شرایط خاصی وجود دارد.

۶ نتیجه

بررسی حاضر در اصل محکی بر آراء فوکونیه در باب «جهانهای متناقض» است. به این ترتیب، نگارنده به کمک نمونه‌های متداول در زبان فارسی کوشیده نشان دهد که امکان ندارد دیدگاه فوکونیه و نگاه وی به صورت سیاه و سفید به فضاهای ذهنی — دست کم در مورد «جهانهای متناقض» — کارایی مطلق داشته باشد؛ به این مفهوم که آنچه فوکونیه با عنوان «فضاهای ذهنی» مطرح می‌کند شرایط «صفر و یک» را ندارد، بلکه با توسل به همین «فضاهای ذهنی» باید به صورت پیوستاری بررسی شود. یعنی به نظر می‌رسد که می‌توانیم روی پیوستاری از قطب جهان واقعیت تا قطب جهان متناقض نمونه‌های متعددی بیابیم که شرایط «صفر و یک» فوکونیه را در سایه تردید قرار دهد. به این ترتیب، این تعریف فوکونیه از «جهانهای متناقض» را — که تنها در صورت مغایرت کامل فضای زیرشمول با فضای شامل چنین پدیده‌ای رخ می‌دهد — نمی‌توان قطعی دانست.

منابع

- صفوی، ک.، ۱۳۷۹ [۱۳۸۳]. *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران، سوره مهر.
- _____، ۱۳۸۰. *منطق در زبان‌شناسی*. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.
- _____، ۱۳۸۴. *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران، فرهنگ معاصر.
- Croft, W. & D. A. Cruse, 2004. *Cognitive Linguistics*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Evans, V. & M. Green, 2006. *Cognitive Linguistics*. Edinburgh, Edinburgh University Press.
- Fauconnier, G., 1985. *Mental Spaces*. Cambridge, Mass, MIT Press.
- _____, 1994. *Aspects of Meaning Construction in Natural Language*. Cambridge, Cambridge University Press.

- _____, 1997 [2005]. *Mappings in Thought and Language*. Cambridge, Cambridge University Press.
- _____, 2003. "Cognitive Linguistics", in Lyn Nadel (ed.), *Encyclopedia of Cognitive Science* (pp. 1-10). London, Macmillan.
- Geeraerts, D., 2006. "A Rough Guide to Cognitive Linguistics", in D. Geeraerts, R. Dirven, J. Taylor & R. Langacker (eds.), *Cognitive Linguistics Research* 34 (pp. 57-81). Berlin, New York, Mouton de Gruyter.
- Lakoff, G., 1988. *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago, Chicago University Press.
- Saeed, J. I., 1997 [1999]. *Semantics*. Oxford, Blackwell.

